



«آرمان مردم‌نامه»

داریوش رحمانیان*

استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران

متن حاضر بازنویسی بخشی از سخنرانی مفصل داریوش رحمانیان با عنوان «جایگاه اسناد در مردم‌نامه‌نویسی» است. این سخنرانی ۷ شهریور سال جاری در آرشیو ملی ایران به دعوت پژوهشکده اسناد سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران برگزار شد. لازم به ذکر است بخش عمده این سخنرانی به درخواست موکد برگزارکنندگان به موضوع آرمان و معنی و مفهوم مردم‌نامه و چیستی و چرایی آن و انگیزه‌ها و آماج‌های تأسیس مجله مردم‌نامه اختصاص داشت و از این رو عنوان «آرمان مردم‌نامه» برای آن مناسبت بیشتری دارد.

(سرویس گزارش و گفتگو)



مردم‌نامه را معادلی دقیق تر، رساتر و بهتر می‌دانم. همچنین می‌توان متناسب با این اصطلاح، اصطلاحات دیگری را برای پاره‌ای از دیگر بخش‌های تاریخ هم ساخت. برای نمونه نگارنده این سطور از تاریخ مجلس و پارلمان که امروزه در کشورهای صاحب سنت‌های کهن مجلس و دموکراسی شاخه‌ای مستقل و تخصصی در تاریخ سیاسی و تاریخ دولت شناخته می‌شود- به «مردم‌خانه نویسی» تعبیر می‌کند. همچنین به تاریخی که نه لزوماً از نظر موضوعی اجتماعی و مردمی باشد اما برای مردم و به زبان مردم-

در پاسخ به این سوال‌ها که مردم‌نامه چیست؟ این اصطلاح از کجا آمده و چرا وضع شده و مردم‌نامه‌نویسی به چه معناست باید گفت که اصطلاح مردم‌نامه را سال‌ها پیش در برابر (People's History) وضع کردم که رویکردی در تاریخ‌نویسی با محوریت مردم است. گرچه در موارد بسیاری معادل فارسی «تاریخ مردم» را برای این اصطلاح برگزیده و استفاده می‌کنند اما من با توجه به ساختار زبان فارسی و سنت تاریخ‌نویسی کهن ایرانی- خداینامه نویسی و شاهنامه نویسی و ... اصطلاح

و این خلدون دنیای قدیم گرفته تا منتسکیو و هگل و مارکس دنیای جدید می‌توان گواه و نمونه آورد. غرض از این اشاره این بود که بگوییم نفی نقش محوری مردم در تاریخ در دنیای قدیم خواه ناخواه در پیوند با نفی نقش محوری آنان در سیاست و دیگر عرصه‌ها از جمله اقتصاد و فرهنگ بود. فکر و فرهنگ دنیای قدیم، قهرمان خود بود و عرصه سیاست و اقتصاد و فرهنگ را عرصه خواص و بزرگمردان به شمار می‌آورد. مردم، البته، بودند و نقش هم داشتند اما به عنوان تابع و طفیلی. ستون خیمه، اشخاص و بزرگان و برگزیدگان بودند. آنان کانون و محور و اساس بودند. خوبی و بدی اوضاع و احوال جامعه بر محوریت وجود و منش و کنش آنان رقم می‌خورد. سعادت و شقاوت عمومی جامعه در گرو اخلاق و کردار و کنش و منش آنان بود. البته این به معنای نفی مطلق نقش و تأثیر مردم نبود. حتی در دنیای قدیم، این فکر وجود داشت که خلاق، هرچه لایق. اینکه هر مردمی سزاوار حکومت و حکومتگرانی هستند که دارند. اینکه بد و خوب اخلاق و منش و روش بزرگان از سرچشمه اخلاق عمومی و از منش و روش خود مردم آب می‌خورد. پیوند دو سویه اخلاق خواص و عوام و بزرگان و فرمانروایان با مردمان عادی شناخته و پذیرفته بود. این پیوند در کلماتی چون «الناس علی دین ملوکهم» و «کما تکنونوا یؤلی علیکم» تجلی می‌یافت و مورد اشاره قرار می‌گرفت. چنانکه فی المثل سنایی غزنوی می‌سرود: خلق چون پایه است و شاه چون سایه / پایه کج، کج افتدش سایه / سایه جز بنده وار کی باشد / سایه را اختیار کی باشد

یعنی به گونه‌ای همه فهم و همه خوان- نوشته شده باشد «مردمی نامه» می‌گوید. در مردم‌نامه‌نویسی، مردم (زندگی تاریخی مردم و نقش آنان در تاریخ و چگونگی فهم و درک و روایت آنان از تاریخ) موضوع و در مردمی نامه نویسی، مردم مخاطب هستند. مردم‌نامه‌نویسی رویکردی است جدید در برابر رویکرد قدیمی و سنتی شاهنامه نویسی. پیداست که اینجا مراد ما شاهنامه فردوسی نیست. شاهنامه نویسی تعبیری است از تاریخنگاری و تاریخنگاری سنتی ما و بقیه جهان. در دنیای قدیم- پیشامدرن- تاریخ عمدتاً و بلکه اساساً بر پایه کنش و منش اشخاص، شاهان و فرمانروایان و سرداران و سردمداران و خلاصه بزرگان و خواص و بزرگمردان، فهم و روایت می‌شد. فکر و فرهنگ قدیم، شخص محور و شخص باور بود. شاید گزاف نباشد اگر بگوییم در پارادایم قدیم باور به اینکه توده مردم و از جمله اقدار گمنام و فرودست تاریخ را می‌سازند همان اندازه غریب و شگفت بود که باور به کرویت زمین و گردش آن به دور خورشید. چنین باوری شاید به همان اندازه کفرآمیز و شیطانی انگاشته می‌شد. همین جا اشاره‌ای کوتاه به پیوند تاریخنگاری و سیاست بایسته و سودمند می‌نماید. نوع ادراکی که ما از تاریخ داریم نه تنها با طرز نگاه و کار و کردار ما در سیاست پیوند دارد که حتی می‌توان گفت آن را می‌سازد و بیخ و بنیاد آن است. اگر نیم نگاهی به تاریخ اندیشه سیاسی بیندازیم به روشنی می‌بینیم که در بسیاری موارد اندیشه‌ها و نظریه‌های سیاسی همان نظریه‌های تاریخ هستند یا بالعکس. در درستی این مدعا از توسیدید و پولی بیوس

و برعکس این را نیز نوشته و گفته اند که «شاه چون پایه است و خلق چون سایه...»

بر پایه فکر و فرهنگ دنیای قدیم هر دو درست است. با این حال هیچیک از اینگونه باورها و شواهد مربوطه، که در آثار و متون برجای مانده از دنیای قدیم کم یافته نمی‌شوند، به این معنا نبود که توده مردم در تاریخ و سیاست نقش و به تبع، حق محوری و اساسی دارند. آن چه که پذیرفته و چیره و غالب و رایج بود، این بود که تاریخ عرصه خواص و بزرگان است و رویدادهای آن را اراده و کنش و منش آنان رقم می‌زند.

عصر جدید شاهد اعتراض و طغیان بر علیه تاریخ و سیاست شخص محور بود. اساساً می‌توان روند طغیان بر شخص محوری و شخص باوری در تاریخ و سیاست را یکی از مهم ترین شاخصه‌های عصر مدرن به شمار آورد. این البته به معنای چشم بستن به شرایط و مسائل مربوط به یونان و روم و امثالهم در دنیای قدیم نیست. در آنجا نیز با مسئله مردم و نقش اقشار مختلف مردم روبرو هستیم. جمهوری روم در اواخر حیات خود به مدت یک قرن گرفتار جنگ اجتماعی و چالش میان پلبین‌ها - مردمان معمولی - و پاتریسیان‌ها - اشراف و نجیب زادگان - بود. اما به رغم چنین پیشینه‌هایی، که اینجا مجال پرداختن به آنها وجود ندارد، این عصر جدید بود که به عصر روند برآمدن و بالیدن و چیرگی مردم تبدیل شد. همگانی شدن و مردمی شدن عرصه‌های سیاست و اقتصاد و فرهنگ که در دوره پیشا مدرن عرصه انحصاری و خاصه خواص بود، یکی از اصلی ترین شاخصه‌های

دنیای جدید است. اگر در دنیای قدیم خواست و سلیقه و نگاه و ندا و صدای خواص مظهر خواست خدا یا خدایان پنداشته می‌شد، در عصر جدید این جایگاه از آن مردم شد. نخستین تجلی گاه راستین چنین چرخشی، انقلاب فرانسه بود که شعار اصلی اش آزادی و برابری و برادری و یکی از شعارهای محوری اش این بود که «صدای مردم، صدای خداست.» اما چه شد که مردم چنین جایگاهی یافتند و در پی براندختن سلطه انحصاری خواص بر عرصه‌های گوناگون زندگی خود برآمدند؟ انقلاب سیاسی مدرن در انقلاب در تفکر سیاسی ریشه داشت و آن نیز به نوبه خود در پیوند با و برآمده از انقلاب در تفکر تاریخی بود. آدم هبوط کرده بود. تاریخ از آسمان به زمین آمده بود و به تبع سیاست و حقوق و ...

رهبران و علمداران این انقلاب یا انقلابات، کسانی بودند چون ماکیاولی و منتسکیو و ولتر و ... ماکیاولی مورخ بود. درس هایی که او از تاریخ گرفته بود، دست مایه آموزش هایی بود که در رساله کوچک اما به شدت انقلابی و نوآورانه پرنس (شهریار) مطرح کرد. رساله‌های آموزشی در سیاست و برای اینکه ارباب قدرت بدانند و بیاموزند که قدرت چگونه به دست می‌آید و چگونه می‌ماند. ماکیاولی - فارغ از اینکه خودش چه نیتی داشت و شیطان بود یا فرشته - سیاست شخص محور را عریان کرده بود. کاری شبیه آنچه آن دو خیاط شتاد داستان کریستن سن با آن پادشاه ساده لوح کردند! عریانگری ماکیاولی ضربه‌ای کاری بر پیکر فکر و فرهنگ شخص محور و شخص باور وارد

آورده بود. او از نخستین پیام آوران عصر جدید بود. عصری که راه را برای گذار از تفکر شاهنامه‌ای به تفکر مردم‌نامه‌ای می‌گشود. ولتر فرانسوی نیز که سایه‌اش بر سراسر سده هیجده میلادی گسترده شده بود از دیگر منادیان بزرگ این عصر بود. او البته با شکل نظام سیاسی، کاری نداشت؛ جمهوری باشد یا پادشاهی یا هرچیز دیگر. چه فرقی می‌کند اگر مردمی نباشد؟ گول نام‌ها را نباید خورد. چه بسا شرط اول قدم هرگونه اصلاح و تغییر، اصلاح اسامی باشد! ولتر نخستین اعتراض جدی به تاریخ اشراف‌گرا را طرح کرد. از نظر او مورخ واقعی کسی است که به جای تکیه و تأکید صرف بر شرح احوال شاهان و سرداران به احوال مردم بپردازد. زندگی مردم را روایت کند. چه می‌خورند و چه می‌پوشیدند و چگونه زندگی می‌کردند و چگونه می‌مردند. از نظر او تاریخ را توده مردم می‌سازند و به پیش می‌برند. می‌گفت در نظر من آن شخص گمنامی که خیش و گاواهن را اختراع کرد، نقشی به مراتب مهم‌تر و ارزنده‌تر از فاتحان و جهانگشایان نامدار داشته است و اساساً چرا باید به جای توجه به چنین کسان به شرح احوال کسانی بپردازیم که جز چپاول و خونریزی و غارت و اختلاس و ارتشاء و... هنر دیگری نداشتند و کار دیگری نکرده‌اند؟!!!!

ولتر را می‌توان نخستین منادی تاریخ مردم یا مردم‌نامه‌نویسی به شمار آورد. او با اینکه از نظر فکر سیاسی با نظام پادشاهی مشکلی نداشت اما با خودکامگی و نظریه حق آسمانی و الهی سلطنت، سخت سرستیز داشت و همچون دیگر فلاسفه وابسته به

جریان روشنگری، استبداد سیاسی و دینی را موانع اصلی پیشرفت بشریت می‌دانست. انتقاد او بر تاریخ‌نگاری سنتی نیز در همین چارچوب معنا می‌یافت و بر پایه چنین مواضع و کارنامه‌ای بود که بعدها به عنوان یکی از پدران و پیامبران انقلاب فرانسه شناخته شد. به قولی تا زمانی که او شاهان را از تاریخ بیرون نکرد امکان بیرون راندن شان از صحنه سیاست و به زیرکشیدن شان از تخت خودکامگی به وجود نیامد. البته آنگونه که تجربه اروپا و انقلابات سیاسی مدرن نشان داد، این تازه اول قصه بود و روند برآمدن و بالیدن و چیرگی مردم، تازه آغاز شده بود و مقدر بود که با چالش‌ها و فراز و فرودهای فراوان همراه باشد. موجی که این چنین با امثال ولتر در سده هیجدهم فراز آمده بود در سده نوزدهم با ظهور رانکه و پیدایش و چیرگی مکتب رانکه‌ای به فرودی زود هنگام دچار آمد. اگرچه مورخان مردم‌گرا و مردم‌نامه‌نویس در سده نوزدهم در جاهایی چون انگلیس و فرانسه پدیدار شدند و کسانی چون ژول میشله و جان ریچارد گرین از رهروان پر و پا قرص راهی شدند که با امثال ولتر گشوده شده بود اما چیرگی گفتمان تاریخ‌نگاری رانکه‌ای رُشد و گسترش مردم‌نامه‌نویسی را به درجات دُچار سکنه و وقفه کرد. شرح جزئیات این فراز و فرودها در حوصله گفتار حاضر نیست. این سخن ترجمه پنهانوری می‌خواهد که لاجرم باید آن را به مجال و مقامی دیگر واگذاشت. اینجا اجمالاً اشاره کنیم و بگذریم که در سده بیستم انواع و اقسام مکتب‌های تاریخ اجتماعی یکی پس از دیگری در کشورهای غربی سر برآوردند که اگرچه

و ارائه تعریف کاملاً روشن و مورد اتفاق همگان از هیچ یک از این شاخه‌ها و گرایش‌ها و رشته‌ها و رویکردها ممکن نیست. تاریخ اجتماعی می‌تواند با رویکرد نخبه‌گرایانه نوشته شود و در این صورت از اساس با تاریخ مردم به معنای دقیق کلمه متفاوت خواهد بود.

مردم‌نامه‌نویسی می‌تواند به شکل‌ها و روش‌های گوناگون اتفاق بیفتد. نخست باید واژه «مردم» را تعریف کنیم. مردم یک معنای عام دارد و یک معنای خاص. مردم به معنای عام یعنی همگان و مردم به معنای خاص یعنی مردم عادی و معمولی، توده گمنام، فرودستان در برابر بزرگان و خواص و اعیان و اشراف و برگزیدگان یا نخبگان و نامداران و فرادستان. بنابراین وقتی واژه مردم را به این معنای خاص به کار می‌بریم در حقیقت با یک دوگانه دیگری ساز یا غیرت آفرین سروکار پیدا می‌کنیم. اینجا مردم در برابر دیگری که همان غیر مردم باشد، قرار می‌گیرد. مثل دیگر دوقلوهای مفهومی در اینجا چه بخواهیم و چه نخواهیم پای اراده معطوف به قدرت و گفتمان قدرت آفرینی در میان می‌آید که هرگونه روایت یا تعریفی را دارای موضع له یا علیه می‌کند. خواه ناخواه نوعی تعارض و رویارویی و مقابله در این تعریف دوگانه باور دوگانه ساز نهفته است: مردم و نامردم! مردم و حاکمان و یا به عبارت دیگر حاکم و محکوم؛ فرداستان و فرودستان یا زیردستان؛ غنی و توانگر و دارا در برابر فقیر و تهیدست و نادار؛ خاص و عام؛ معمولی و استثنايي و برتر؛ عالی و دانی؛ عارف و عامی و ... وقتی که مردم را چنین تعریف می‌کنیم، چه

کارشان به معنای دقیق و خاص کلمه منحصر به تاریخ مردم نبود اما هر یک از آنها به درجات در رشد و گسترش رویکرد مردمی به تاریخ اثرگذار شدند. پایه‌گذاران مکتب آنال که در واکنش به چیرگی تاریخ سیاسی رانکه‌ای پدید آمد، معلم خود را ژول میشله می‌دانستند که مورخ مردم بود. پیدایش مکتب آنال، آنگونه که پاره‌ای از پژوهشگران تعبیر کرده‌اند، یک انقلاب در تاریخنگاری بود. در پی آن در کشورهای چون انگلیس، آلمان، ایتالیا و آمریکا و ... ژورنال‌ها، موسسات و مکتب‌هایی که به تاریخ اجتماعی و تاریخ زندگی مردمان عادی توجه یا تأکید داشتند، پدیدار شد. همچون تجربه آنال در بسیاری موارد پیدایش و رشد و بالندگی اینگونه مکتب‌ها بر اثر تأسیس مجلات و نشریات تخصصی تاریخ بوده است. درباره تاریخ مردم و مردم‌نامه‌نویسی به چند نکته ظریف و مهم بایستی اشاره کرد. تاریخ مردم به عنوان یک رویکرد نواز نظر بینش و روش، ویژگی‌هایی دارد که آن را نه تنها از تاریخ روایی کهن و از تاریخ سیاسی و دولت‌محور که حتی از انواع و اقسام شاخه‌ها و رویکردهای جدید دیگر جدا می‌کند. برای نمونه اگرچه تاریخ مردم با تاریخ اجتماعی - به مثابه یک رویکرد - نسبت و پیوندی تنگاتنگ دارد اما یکسره مترادف آن نیست. چنانکه درباره تاریخ اجتماعی نیز باید دقت کرد و آن را با تاریخ اجتماع و تاریخ جامعه‌ای مطلقاً یکسان نپنداشت. همین حکم را درباره تاریخ سیاسی و تاریخ سیاست و دولت و تاریخ فرهنگی و تاریخ فرهنگ و ... نیز می‌توان صادر کرد. البته اهل فن می‌دانند مرکزکشی دقیق

بود! دموکراسی نزد ارسطو در زمره اقسام حکومت‌های بد بود اگرچه در میان حکومت‌های بد، از همه بهتر شناخته می‌شد! پولی بیوس چیرگی موبوکراسی یا حکومت اراذل و اوباش را محلّ نظم و امنیت و اخلاق و مایه تباهی و زوال و انحطاط می‌انگاشت. در روایت و نظریه تاریخی او، تاریخ چیزی جز تبدل انواع دولت یا حکومت در یک چرخه بسته و تکراری نبود. در این چرخه، چیرگی پی در پی بی فضیلت‌ها زمینه زوال و تباهی جامعه و کشور را فراهم می‌آورد. در واقع او برای عوام الناس نقش محوری در تباهی و انحطاط جامعه قائل بود و راز زوال یونان و زانو زدنش در برابر روم را در همین جستجو می‌کرد! در تاریخ ایران و اسلام نیز دادِ فضلا و نخبگان از عوام به هوست. داد از دست عوام کالانعام! اینان مایه بی نظمی و هرج و مرج و تباهی اند و برای لگام زدن به نیروی ویرانگرشان چه بسا ناچار باید به حکومت خودکامه «سلطان غشوم» تن داد که: «السُّلْطَانُ غَشُومٌ خَيْرٌ مِّنْ فَتْنَةٍ تَدُومُ» در ادب و فرهنگ ایرانی و اسلامی شواهدی از این دست فراوان است. فارابی و پاره‌ای دیگر از فیلسوفان ایرانی و مسلمان از «نوابت» یا «النابته» - که همان علف‌های هرز یا اراذل و اوباش جامعه باشند - بیم می‌دادند و خشونت را برای مهار زدن به نیروی تباه‌کننده آنان ناگزیر می‌دانستند و توجیه می‌کردند. چیرگی اینان مایه تباهی اخلاق و رشد خرافات بود که ناگزیر غربت فیلسوف و عزلت و گوشه‌گیری خواص را در پی می‌آورد و فیلسوف را وادار می‌کرد که برای تدبیر امور فیلسوف تنها و غریب دست به قلم برد و رساله بنویسد: «تدبیر المتوحّد»

بنخواهیم و چه نخواهیم تعریف و روایت مان صبغه و جهت انتقادی و سیاسی پیدا می‌کند. در این تعریف، تاریخ مردم گفتمانی است در برابر گفتمان نخبه‌گرا. بنابراین مورخ مردم، مصلحی می‌شود که می‌خواهد تاریخ را از زیر سلطه ناخجسته خواص به درآورد چرا که می‌داند که «کسی که بر گذشته فرمان می‌راند فرمانروای اکنون و آینده است!» می‌داند که مادامی که تاریخ گذشته زیر سلطه دیگران خاص است از سیاست و حکومت مردمی خبری نخواهد بود. می‌داند که مادامی که صدای مردم در تاریخ و در گذشته بلند نشود و شنیده نشود در اکنون نیز نخواهد شد. می‌داند که مردمی کردن تاریخ، شرط اول قدم - یا دست کم یکی از شروط - مردمی کردن همه چیز دیگر است از سیاست گرفته تا اقتصاد و فرهنگ و علم و معرفت و هنر و ... از این لحاظ شاید پیش از هر چیز لازم باشد روایتی تاریخی از واژه «مردم» و تحول معنایی آن در درازای تاریخ ارائه دهیم. «مردم» واژه و مفهومی است تاریخمند که مورخ مردم ناگزیر است تاریخ دقیق آن را در زبان و فرهنگ و سرزمین خود بداند و بنگارد. در زبان فارسی این تاریخی است نانوشته. در طول تاریخ - چه در ایران و چه در بسیاری دیگر از کشورهای جهان - از واژه‌ها و مفاهیمی که بار معنایی منفی دارند برای سرکوب و ساکت کردن مردم استفاده شده است. در یونان و روم باستان، واژه‌هایی چون «دمو» و «موبو» نزد کسانی چون افلاطون و ارسطو و پولی بیوس و ... بار معنایی منفی داشت و ناظر به افراد بی اصل و نسب و بی فضیلت و اراذل و اوباش

از عامه هراسی مندرج در فکر و فرهنگ و ادب سنتی ما مثال‌های فراوان می‌شود آورد. برای نمونه امثال سنایی غزنوی چنین هشدار می‌دادند که: از پی رد و قبول عامه خود را خرما ساز/ زانکه نبود کار عامه جز خری (یا خرخری) // گاو را دارند باور در خدایی عامیان/ نوح را باور ندارند از پی پیغمبری!

این گروه از عوام ضرورتاً بی چیز یا فرودست نبودند. چه بسا در جامه و کسوتِ خواص و بزرگان بودند. احقانی که سرور شده بودند و نادانانی که فلک به آنان زمامِ مراد داده بود! عوام بر دین عجایب بودند و خردستیز و غیر منطقی و خرافه پرست. کسانی بودند که چیرگی آنان و غلبه فکر و منش و بینش و روش شان، مایه و پایه‌ای بود برای خاموشی چراغ عقل و علم و به خواب رفتن جامعه. کسانی که به گمان در راه یقین افتاده بودند و همواره در دست چماق تکفیر و تفسیق داشتند! داد خیام‌ها و بوعلی‌ها و ... از دست شان به آسمان بود. از آن سوی در چارچوب همین گفتمان مدیریت و حکومت مبتنی بر زور و ضرب توجیه می‌شد چرا که: «تا نباشد چوب تر، فرمان نبرد گاو و خر!» خلیفه‌ای چون منصور عباسی - بنا به روایت - می‌گفت مردم چون سگند که تا گرسنه نگه شان نداری، فرمان بری نمی‌کنند! و ... خلاصه اینکه تاریخ واژه و مفهوم مردم و مترادفاتش، تاریخی است پُر از ظرایف و دقایق با کارکردهای گوناگون سیاسی و فرهنگی و اجتماعی که نوشته شدن دقیق و درست آن - به‌ویژه برای روزگار معاصر از انقلاب مشروطه به این سوی - پاره‌ای از گوشه‌ها و سویه‌های پنهان مانده

سیاست و فکر و فرهنگ ایرانی را به ما می‌نمایاند و از تاریکی به در می‌آورد. روایت کامل و دقیق تاریخ واژه‌ها و مفاهیمی چون مردم، عوام، جماعت و ... را به فرصت و مجال دیگر واگذار می‌کنم. آنچه که از این اشارات پراکنده مراد و منظور داشتم این بود که مورخ مردم بایستی در نخستین گام روشن کند که منظور از مردم، همان عوام الناس و ارادل و اوباش و شلوغ و غوغا و چیزهایی از این قبیل نیست. البته همه اینها اقشار و گروه‌هایی از جامعه و مردم هستند که بر مورخ مردم فرض است که تاریخ آنان را بنویسد و نقش و تأثیرشان را در رویدادهای تاریخی به دقت برسد اما یکی پنداشتن اینان با مردم، فریبنده و گمراه کننده و البته مغرضانه است. آنگونه که تاریخ، به‌ویژه تاریخ معاصر، به روشنی نشان می‌دهد اینگونه تعمیم‌ها عمدتاً انگیزه‌ها و کارکردهای سیاسی دارند.

یکی از سودمندی‌ها و کارکردهای مردم‌نامه‌نویسی این است که مردم را از فرافکنی باز می‌دارد. در چیرگی فکر و فرهنگ شخص باور چنانکه پیشرفت و خوشبختی و نظم و تعالی جامعه به نام شخص یا اشخاص خاص و برگزیده یا همان قهرمانان، نوشته می‌شود و نقش بنیادین توده مردم مغفول و مسکوت می‌ماند، پسرفت و بدبختی و تباهی جامعه نیز به نام اشخاص نوشته می‌شود و گناه آن یکسره به پای کار و کردار آنان نوشته می‌شود. گمان نمی‌کنم - به‌ویژه اینجا - نیاز باشد درباره زبان‌ها و آثار و پیامدهای وخیم چنین چیزی به تفصیل سخن بگویم. پیام مردم‌نامه‌نویسی این است که

برای ریشه یابی اوضاع و احوال جامعه بایستی به درون و شرایط اخلاقی و فکری و فرهنگی مردمان آن جامعه توجه و تأکید کرد. اینکه گناه و تقصیر گرفتاری‌ها را تنها به پای چند شخص خاص یا دولت و حکومت و ... بنویسیم، فریبی بیش نیست و راه به جایی نمی‌برد. مردمان، همگان، مسئول پیشرفت یا پسرفت جامعه هستند. بینش مردمنامه‌ای ما را به نظر کردن به بنیادها و ریشه‌ها فرا می‌خواند. تاریخ نه بر روی سر که بر روی پاهایش راه می‌رود. در سرشت رویدادها و در سرنوشت جوامع و ملت‌ها باید بر پایه این رویکرد و با این بینش و روش تأمل کرد. کسی که در تاریخ از بالا نظر می‌کند و نه از پایین؛ لاجرم تغییر و اصلاح را نیز از بالا و از سر می‌خواهد. از تنه و ریشه غافل می‌شود و به شاخ و برگ‌ها می‌پردازد. درون را رها می‌کند و یکسره به تغییر و اصلاح بیرون روی می‌آورد. این - به تعبیر راقم این سطور که از آیات قرآنی و به‌ویژه آیه مبارکه ۱۱ از سوره رعد گرفته است - یعنی به «تغییر و اصلاح آفاق» بسنده کردن و از «تغییر و اصلاح انفسی» غافل شدن! مردمنامه چنین چیزی را بر نمی‌تابد.

مردمنامه‌نویسی - دست کم به معنایی که در این مجله دنبال می‌شود- به معنای نفی کامل وجود و

تأثیر شخصیت یا قهرمان نیست. به جای منطق «یا این یا آن» از منطق «هم این هم آن» پیروی می‌کند. هم ساختار مهم است و هم اراده. هم محیط و شرایط و مردم در ساختن تاریخ نقش بازی می‌کنند و هم قهرمانان یا قهرمان نماهایی که برآمده از متن آن مردم و شرایط هستند. تفصیل این نظرگاه را که چه بسا در نظر اول متناقض بنماید در آینده خواهیم نوشت. گفته اند یک تصویر به هزار کلام می‌ارزد. اگر قرار باشد فلسفهٔ مردمنامه را به تصویر بکشیم شاید بهترین تصویر، رستمی باشد که به همراهی مردم بر دیو سپید چیره شده است. تصویری که در آن همهٔ مردم همراه با رستم دیو سپید را بالای سر برده که بر زمین بزنند. تصویر مناسب دیگر- متناسب با داستان‌های حماسی ایرانی و فکر و فرهنگ باستانی - شاید آرشی باشد که در کشیدن زو کمان، انبوهی از دستان و بازوان دیگر را به یاری در کنار خود دارد و تیر را نه تنها به نیروی خود که به نیروی همگان پرتاب می‌کند. پیام این چنین تصویرهایی این است که مانایی ایران زمین و ایران پروری و ایران گستری نه کار اشخاص که کار همگان، همهٔ مردمان، بوده و هست و خواهد بود.